
مجموعه
مقالات و قطعات اشعار
که راجع به درگذشت
خانم پروین اعتصامی
نوشته و سروده شده است.



پروین اعتصامی

# فهرست

# دیباچه

بانو پروین اعتصامی ، صاحب دیوان معروف که چاپ دوّم آن اخیراً منتشر گردید ، روز سوّم فروردین ۱۳۲۰ در بستر بیمـاری خُفت وشب شنبهٔ ۱۶ فروردین نیمه شب در عنفوان جوانی بدرود حیات گفت(۱) .

فضلا و ادبای ایران از زن و مرد در تهران و ولایات مقالاتی در روزنامه‌ها نشر و مجالس یادبودی برپا نموده اشعاری را که راجع بمقام ادبی شاعر فقید و تاریخ درگذشت او سروده بودند قرائت کردند .

مهمترین این مجالس یادبود مجلسی بود که روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۰ (بمناسبت تصادف آن روز باچهلمین روز درگذشت شاعر) درتهران درانجمن دانشوران تشکیل گردید .

این مجموعه حاوی زبدهٔ مقالات و قطعاتی است که در این باب تحریر وتنظیم گردیده و در جراید منتشر یا در مجالس یادبود قرائت شده است .

ملخّص خطابهٔ « میسس‌شولر » امریکائی وعین مقالهٔ بانو سرور مهکامهٔ محصّص، چون تا اندازه‌ای حاکی از شرح حال شاعر است، درصدر کتابچه جای داده شده و سایر قطعات بترتیب تخلّص گویندگان بطبع رسیده است .

ابوالفتح اعتصامی

تهران ــ مهر ۱۳۲۰

---

(۱) طبیب معالج : آقای علی معین‌الحکما ، که بر اثر مداوای ناقص و سهل‌انگاری واطمینانات متوالی و مؤکّد او دائر به‌موفقیّت حتمی وقطعی خود در معالجهٔ مریضه ، حتی درآخرین روز بیماری، کسان بیمار امیدوار وغافل نشستند وفرصت مداوای صحیح و بموقع را از دست دادند . درشب فوت نیز طبیب معالج باوجود استحضار بروخامت حال بیمار وعلی رغم مراجعات پی‌درپی واستغاثهٔ کسان مریضه معذلك برسر بالین مریض‌خود حاضرنشد و مانند سربازی که در بحبوحهٔ جنگ فرار کند و میدان را بی‌دفاع بحریف تسلیم نماید ، همچنان روی پنهان داشت تا بیمار جان بجان آفرین تسلیم کرد . طبیب مزبور مرض را حصبه ولذا در حوزهٔ تام و مطلق تخصّص خود اعلام نموده بود .

# ۱ ـ گفتار خانم شوارتز

در مجلس تذکاری که روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجمع فارغ‌التحصیلهای دبیرستان امریکائی در عمارت دبیرستان برپا نمودند هنگام تحصیل شاعر در دبیرستان امریکائی ، مسیس شوارز رئیسهٔ مدرسه بود

کسی که بخواهد در بارهٔ پروین اعتصامی سخن گفته و راجع بقدر و ارزش او اظهار عقیده کند خود بایستی شاعر باشد ، و من شاعر نیستم ولی این امتیاز را داشته‌ام که هنگام تحصیل پروین در مدرسهٔ اناثیهٔ امریکائی و نیز مدّتی را که پروین پس از فراغت از تحصیل در آنجا تدریس مینمود ریاست آن مدرسه را عهده‌دار بودم .

پروین ، گرچه در همان آوان نیز معلومات فراوانی داشت ، تواضع ذاتیش بحدّی بود که بفرا گرفتن هر مطلب و موضوع تازه‌ای که در دسترسش قرار میگرفت شوق وافر ابراز مینمود پروین اصولاً نسبت بهمهٔ امور عالم اظهار علاقه میکرد وسعی داشت برهمه چیز واقف گردد آن اوقات جمعی از دختران مدرسه هرکدام با دختر دانش‌آموزی در امریکا بمکاتبه پرداختند ولی بدان ادامه ندادند تنها پروین این مکاتبه را ، که گوئی بر وسعت دائرهٔ معلومات او میافزود ، با دوست امریکائی خود سالیان متوالی و فی‌الواقع تا آخر عمر ادامه داد

ازصفات برجستهٔ این دختر هنرمند چیزی که بیش از همه جلب توجّه میکرد صداقت وصراحت او بود هرگز بر کسی بیش از آنچه واقعا اورا دوست میداشت دعوی دوستی نمینمود و هیچگاه خویشتن را صاحب افکار وعقایدی که نداشت قلمداد نمیکرد .

باصطلاح ایرانیها قلب پروین مانند آئینه صاف و روشن بود و فقط شخصیّت حقیقی اورا منعکس میساخت

پروین و خدماتیکه در تفهیم معنی و مقصود زندگی انجام داده هرگز فراموش نخواهد شد

---

## ۴ ـ مقالهٔ خانم سرور مهکامهٔ محصص

که در روزنامهٔ « اطلاعات » ( شمارهٔ ۴۵۱۳ مورّخ ۱۳۲۰/۲/۴ ) منتشر گردید.
خانم محصص از دوستان نزدیك شاعر بود و بیش از ۱۲ سال با هم مراوده و مکاتبه داشتند.

هرگاه تأثر و تألّم، دل سوزان و دیدهٔ گریان خود را، در مرگ شاعرهٔ شیرین‌سخن ایران « بانو پروین اعتصامی » به سوز و گداز مرغ بال‌شکسته و زاری و بیقراری بلبل هجران دیده‌ای تشبیه کنم، یقین دارم ازعهدهٔ ادای مقصود برنیامده‌ام. گویند « احساسات قلبی را بیان کردن و چگونگی آن را ابراز نمودن از نیروی بشر بیرون است ». آدمی را توانائی آن نیست که بقوّهٔ بیان و قدرت بنان احساسات دل و تأثرات روح را مجسّم و تصویر نماید. همینقدر میگویم مرگ بهر عنوان که ظاهر شود غم‌انگیز وتأثرآمیز است، و از هر مرگی غم انگیزتر و تأثر آمیزتر مرگ جوان است. آری مرگ جوان، آنهم جوانی شاعر و سخنوری نامی چون « پروین اعتصامی »، که بتصدیق اهل ادب دیوان گرانبهاش یکی از نفائس آثار ادبی ایران بشمار میآید، بی‌اندازه دردناك و طاقت فرسا است.

بسائقهٔ عشق و علاقهٔ سرشاری که به ترقیّات معنوی بانوان داشتم همواره در دل خویش محبّتی وافر نسبت به پروین، که همچون بلبل خوش نوا در گلزار ادبیّات باشعار دلکشی مترنّم بود، احساس میکردم و بآثار ذیقیمت او دلبستگی مخصوص داشتم. خوشبختانه این جاذبهٔ روحی وعلاقهٔ معنوی در اوّلین مسافرتی که پروین باتّفاق پدر بزرگوار ودانشمند خود (مرحوم اعتصام‌الملك) بشهرستان رشت نمود مصداق « القلبُ یهدی الی‌القلبْ » را آشکار و رشتهٔ الفت و پیوستگی قلبی را فیمابین برقرار و مستحکم کرد و مرا بمصاحبت دوستی موافق و یاری وفادار نائل ساخت.

براستی او در دوستی وفادار و در زندگانی راست گفتار بود. چنانکه پس از این ملاقات چند سالی که درتهران بسر بردم اغلب دیدار پروین و مهر وعلاقهٔ مفرط،

بویژه اخلاق و سجایای نیك و بی‌آلایش او، روحم را مسرور میساخت، و زمانی هم که در خارج پایتخت (غرب و شمال کشور) بودم پیوسته نامه‌های دلنواز پروین روشنی‌بخش دیدهٔ دلم بود

افسوس، آخرین خط آن عزیز مورخ بیست و نهم اسفند ۱۳۱۹ در روزسوّم فروردین در رشت بدستم رسید و هنوز دو هفته نگذشته بود که آگهی فقدان آن گوهر تابناك در جراید پایتخت منتشر شد و قلبم را در آتش حسرت بسوخت

براستی من در مرگ پروین مانند عزیزترین کسانم متأثر شدم زیرا در طول مدّت آشنائی خود با این شاعرهٔ ارجمند بخوبی دریافتم که پروین بیش از آنچه در تصوّرها گنجد دارای روح بزرگ و افکار عالی و فضیلت اخلاقی میباشد

مقام ومنزلت ادبی پروین بسی شامخ و ارجمند است گذشته از مقام ادبی پروین به فضائل حمیده و خصائل پسندیده آراسته و ممتاز بود

اخلاق او — پروین پاك طینت، پاك عقیده، پاکدامن، خوشخو، خوشرفتار، نسبت بدوستان مهربان، در مقام دوستی متواضع، و در طریق حقیقت و محبّت پایدار بود او چنانکه شیوهٔ اغلب عقلاست کمتر سخن میگفت و بیشتر فکر میکرد درمعاشرت سادگی و متانت را از دست نمیداد هیچگاه از فضائل ادبی و اخلاقی خود سخنی بمیان نمیآورد وهمین سادگی وسکوت پروین گاهی کوته‌نظران را درفضیلت ادبی و اخلاقی او بشبهه میانداخت رویهمرفته پروین مظهر کمال و اخلاق بود او همچون فرشته پاك بدنیا آمد و چون فرشته پاك از دنیا رفت

قلب شاعر مرکز اسرار حق و حقیقت است چنانکه خود پروین در اشعار خویش به بی‌اعتباری دنیا ملهم شده و در این مقام چندین بیت سروده است(۱)

| | |
|---|---|
| کس در جهان مقیم بجز یك نفس نبود | کس از زمانه بهره بجز یکزمان نداشت |
| آسوده‌خاطر این ره بی‌اعتبار را | پروین، کسی سپرد که بار گران نداشت |

(۱) چاپ دوّم دیوان، قصیدهٔ دهم، صفحهٔ ۱۹ و ۲۰ -

در پایان، با اظهار تأسف فراوان بوسیلهٔ قصیده رثائی و مادهٔ تاریخی[۱] که در مرگ این دوست عزیز و شاعرهٔ ناکام سروده‌ام، این ضایعهٔ ادبی را بعلاقه‌مندان ادبیّات و بانوان دانشمند ایران بویژه خاندان اعتصامی تسلیت میگویم، وآرامش روح جاودانی پروین را از خداوند خواهانم.

## ۳ ـ قطعهٔ آقای اخگر

(سرهنگ احمد اخگر) صاحب «مجنون نامه» و «امثال منظوم»،
که در یکی از جلسات انجمن دانشوران قرائت نمودند.

افسوس بار دیگر ماتم‌سرا جهان شد    **پروین اعتصامی** از دیده‌ها نهان شد
آن بانوی سخندان و آن نکتهٔ‌سنج حسّاس    ما را نهاد در غم خود در جنان چمان شد
دانشوران سراسر با غم شدند مدغم    هرچند او به مینو با جان شادمان شد
مهمانسراست دنیا رفت آنکه از در آمد    خواهی نخواهی از در هم پیر وهم‌جوان شد
**گفتم چرا بناگاه نخل ادب نگون شد**[۲]    گفتا به نوگل باغ باد خزان وزان شد
گفتم چه شد ز گیتی **پروین** شتافت گفتا    **جایش نبد چو دنیا بر آسمان روان شد**[۳]
**اخگر** ز سال فوتش پرسید و گفت هاتف    **پروین اعتصامی جان بود جز و جان شد**[٤]

## ۴ ـ قطعهٔ آقای بیدل (فرج‌الله)

پژمرد در گلستان تازه گلی فروزان    بودی صفای بستان آن گوهر درخشان
از طبع وی گهربار گردیده باغ و گلزار    بودی چو درّ شهوار تابان ز نور عرفان
**پروین اعتصامی** شیرین زبان نامی    نگرفته هیچ کامی بر شد بباغ رضوان

(۱) قطعهٔ مزبور بعدا در محلّ خود در همین مجموعه طبع شده است.
(۲) ۱۹٤۱ میلادی (۳) ۱۳٦۰ هجری (٤) ۱۳۲۰ خورشیدی.

پروین به زهره پیوست رخت از جهان چو بربست — از محنت قفس رَست آن بلبل غزلخوان
بادِ اجل ربودش در خاك برغنودش — در حسرت سرودش بستان بماند نالان
خفته است در دل خاك آرام با دل پاك — مرگش بسی المناك بنموده جمله گریان
گرید جهان ز داغش بلبل بشد ز باغش — خاموش شد چراغش تاریك گشته بستان
لبریز گشته جامش محروم از عشق کامش — جاوید مانده نامش بادا روانش شادان

## ۵ ـ قطعهٔ آقای بهار

( م . بهار ) ، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت کردند .

## گل افسرده

نهفته روی ببرگ اندرون گلی خوشبوی — ز باغبان طبیعت ملول و غمگین بود
ز تاب و جلوه اگر چند مانده بود جدا — ولی ز نکهت او باغ عنبرآگین بود
ز اوستادی خورشید و دایگی ماه — جدا بسایهٔ اشجار فرد و مسکین بود
نه با تحبّت بوری ز خواب برمیخواست — نه با فسانهٔ مرغی سرش ببالین بود
فسرده عارض بیرنگ او بسایه ولیك — فروغ شهرت او رونق بساتین بود
کمال ظاهر او پرورش گر ازهار — جمال باطنش آرایش ریاحین بود
بجای چهره فروزی ببوستان وجود — نصیب او ز طبیعت وقار و تمکین بود
چگونه چهره فروزد تنی که سوزی داشت — چگونه جلوه فروشد دلی که غمگین بود
از ازدحام هواها مصون که بر گردش — ز دورباش حقیقت مدام پرچین بود
چه غم که برسر کوی مجاز جلوه نکرد — گلی که از نفسش مغز دهر مشکین بود
بخسروان جهان ناز اگر کند شاید — شکرابی که خداوند طبع شیرین بود
کسی که عقد سخن را بلطف داد نظام — ز جمع پردگیان بیخلاف پروین بود

جلیس بیت حزن شد چو یوسفش(۱) گم گشت
غم فراق پـدر هرچه بود سنگین بود
به نوبهـار حیات از خزان مرگ بباد
شد آن گلی که نه در انتظار گلچین بود
اگرچه آرزوی زندگـی ببرد بگور
ولی بزندگـی امّیدوار و خوشبین بود
وگرچه حجلهٔ رنگین بکام خویش نساخت
ولی زشعر خوشش روی دهر رنگین بود
ندیده کام جوانی جوانه مرگش کرد
سپهر پیر که با اهل معنیش کین بود
شکفت وعطر برافشاند وخنده کرد وبریخت
نتیجهٔ گل افسرده عـاقبت ایـن بود

## ۶ ـ قطعهٔ آقای جوادی (س . ابوالفضل)

هر انجمنی که جا در آن **پروین** کرد
زاشعار نکو کام همـه شیرین کرد
در انجمن سخن‌سرایان مـاهی
در برج ادب طلوع با تمکین کرد
آن نابغهٔ عصر و خداوند سخن
بر طبع خجسته‌اش فلك تحسین کرد
هرکس سخن نغز سراید بایست
ز ابیات ویش بشعر خود تضمین کرد
باد اجل آن شمع ادب را بفسرد
در ماتم او دل همـه غمگین کرد
بـر تربت او نـزول رحمت بادا
حتم است جنان خدا بوی کابین کرد
بر نظم **جوادی** مکـن ایراد رقیب
کو آتش دل بشعر خود تسکین کرد

## ۷ ـ قطعهٔ آقای سعیدی

(علی ، سالار سعید) نمایندهٔ مجلس شورای ملی ، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵
در انجمن دانشوران قرائت کردند.

کردی دل ادیبـان از درد وغم پریشان
زین مرگ نابهنگام **پروین اعتصامی**
وامی‌است قدردانی از اهل ذوق و دانش
باید ادا نمودن برگردن است وامی

(۱) نام پدر شاعر (یوسف اعتصامی) که در دیماه ۱۳۱۶ درگذشت .

تیر قضا ندارد باکی ز زخم دلها — دلهای ما نشان و دست قضاست رامی

جز نام نیک و آثار بگذاشتن ندارند — اهل سعادت و ذوق در زندگی مرامی

هر کس برفت و بگذاشت آثار نیک در دهر — او را نرفته دانند چه عارف و چه عامی

رفته است گرچه پروین زنده است لیک دائم — چون نام و نامه‌اش را دارد جهان گرامی

پروین برفت ناکام در موسم جوانی — این چرخ پیر نگذاشت گیرد ز عمر کامی

دیوان نامی او خوانند گر بدقت — دانند در زمانه بگذاشت نیک نامی

در ماتم و عزایت صد نوحه بسرودند — بودند زنده امروز گر سعدی و نظامی

در ماتم تو پروین تا فرق غرق گشتند — در بحر حزن و غم اهل ادب تمامی

بعد از تأسف و حزن از رفتن تو بادا — از ما به تربت تو هر روز و شب سلامی

تاریخ فوت هجری جستم ز حیدری گفت — **مرده ادیبهٔ دهر پروین اعتصامی** (۱)

## ۸ - خطابهٔ آقای خلعتبری

(عادل خلعتبری) مدیر مجلهٔ «آیندهٔ ایران» و رئیس انجمن دانشوران،
که در جلسهٔ ۲۵/۲/ ۱۳۲ آن انجمن قرائت کردند

بسوی جنان رخت بربست پروین — که بودی جهان بهره‌مند از کمالش

بود میوهٔ طبع او پای برجا — گر افتاد از پای کــــه نهالش

بدی در قفس بسته‌بال او چو بلبل — بباغ جنان رفت و بگشود بالش

ز مرگ پدر داشت بر دل ملالات — بشادی بدل شد به جنّت ملالش

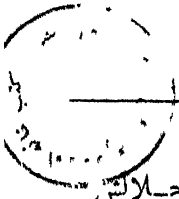
بعالم بود جاودان نام نیکو — که فانی است دنیا و مال و منالش

زوال است هرچیز را در زمانه — بجز نام نیکو که نبود زوالش

چو شد بر طرف ابر تن مؤمنی را — درخشنده چون بدر گردد هلالش

---

(۱) ۱۳۶۰ هجری





سخن گوئی و نیّت پاك **پروین** بیفزوده بـر قدر و جـاه و جـلالش
چو **پروین** برفت ازجهانِ پُر از غم **دریغا و حیفا**(۱)ست تـاریـخ سالش

## ۹ ـ قطعهٔ بانو خلعتبری

(عدل‌الملوك خلعتبری) که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت کردند.

رفت **پروین** ازجهان روح خرد افسرده شد
غنچهٔ دانش ز هجرش تا ابد پـــــژمرده شد
نکته‌سنجی بود دانـا و خردمنـدی سترك
زین سبب قلب همـه عشّاق او آزرده شد
ای بسا دُرّ و گهر کز طبع **پروین** سفته گشت
ای بسا شهد وشکر کز شعر **پروین** خورده شد
بایـــــد آخر پر بگیرد ز آسمان بالا شود
طایر قدسی که روزی ز آسمان آورده شد
می‌نشاید گفت **پروین** مُرد و زیر خاك رفت
زانکـه یاد او بدست جـان و دل بسپرده شد
نام او بر لوح دانش تا ابـد منقوش بـــاد
گرچه نقش او ز لوح زندگـــــی بسترده شد

## ۱۰ ـ قطعهٔ آقای داور

(کاظم حسینی) عضو انجمن ادبی همدان که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۱۱ آن انجمن قرائت کردند.

از نهـاد فضلا آه سوی پروین رفت تا ازاین عالم فانی به جنان **پروین** رفت

(۱) ۳۲۰ خورشیدی.

شد سلیمان خرد غرقهٔ بحر محنت
تا که بلقیس کمال وادب و تمکین رفت

آه شهباز هنر ازکف اقبال پرید
حیف کز پنجهٔ عرفان وادب شاهین رفت

بلبل فضل ز شاخ ادب و علم افتاد
از گلستان کمالات و ادب گلچین رفت

خسرو ملک سخن دید زمرگ پروین
برسر کوهکن آن رنج که از شیرین رفت

شد خزان اردی عیش ادبای ایران
تا که مرغ چمن فضل بفروردین رفت

هند را خامهٔ او نیشکر از ایران داد
بوی زلف سخنش تا ختن وتا چین رفت

مرغ روح و بدن خا کیش ازکینهٔ دهر
آن سوی عالم بالا شد و این پائین رفت

گو بداماد هنر حجله میارا دیگر
که عروس خردت برسر این کابین رفت

رفت براختر شعر وادب از صرصر مرگ
آنچه از باد خزانی بگل ونسرین رفت

راستی کاملهای بود با کمال شرافت
راستی عالیهای بود سوی عالین رفت

چه توان کرد هرآنکس که بزاد آخر مرد
هر که آمد بجهان شاد بسی غمگین رفت

گفت داور پی تاریخ وفات پروین
**های کاز ملك جهان سوی جنان پروین رفت(۱)**

## ۱۱ - قطعهٔ آقای ریاضی

(س. محمدعلی یزدی) کارمند دانشگاه که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ درانجمن دانشوران قرائت کردند.

رفت پروین و روان مرد و زن آزرده شد
وه چه رود آن بوگل باغ ادب پژمرده شد

چون به دوران جوانی با دلی آزرده رفت
خود بجا بود ار دل پیر و جوان آزرده شد

طبع پروین آتشین میبود وشعرش سحر داشت
خود چه شد آن طبع وآن آتش چرا افسرده شد

ما بجز افسوس و آوخ از کسی نشنیدهایم
هرکجا نامی ز پروین در میان آورده شد

انجمن هرجا بپاشد حرف پروین بود و بس
هرکجا یاد از ادب شد نام پروین برده شد

---

(۱) ۱۳۲۰ خورشیدی.

## ۱۲ - قطعهٔ آقای ساعی

(محسن حریرچیان) مدیر « نسیم شمال » ، که درجلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ انجمن دانشوران قرائت کردند.

پروین بکجا رفته که در مجلس ما نیست ‌‌ ‌ گویندهٔ باذوق در این جلسه چرا نیست
او رفت سوی باغ جنان با دل خرّم ‌ ‌ دیگر خبرش از مِحَن و رنج وعنا نیست
او رفت بملکی که در آن فتنه و شر نه ‌ ‌ او شد بسرائی که درآن درد و بلا نیست
او رفت بجائی که بجز عیش و طرب نه ‌ ‌ او رفت بجائی که بجز صلح وصفا نیست
آسوده شد ازمحنت دنیای پر از کین ‌ ‌ شدجانب ملکی که درآن جور وجفا نیست
آنکس که بود زنده و پاینده اثرهاش ‌ ‌ گوئیم اگر مرده مسلّم که روا نیست
دانش طلبد هرکه در آفاق چو پروین ‌ ‌ تا هست جهان بهر وی البته فنا نیست
چون شمع ز بزم ادب و شعر برون رفت ‌ ‌ ما گر که نسوزیم چو پروانه سزا نیست
ناکام برفت از چه بدوران جوانی ‌ ‌ صدحیف که درطبع جهان مهر ووفا نیست
ناکرده خزان گر بگلستان ادب روی ‌ ‌ پس نغمه‌سرا بلبل گوینده چرا نیست
بیرون زگلستان ادب بلبل شیوا ‌ ‌ رفته‌است که برپای دگر شور ونوا نیست
او گشت رها از محن و درد ولیکن ‌ ‌ جان ودل یاران زغم و غصّه رها نیست
او رفت و بجز مجلس حزن و غم و ماتم ‌ ‌ در خانهٔ اهل ادب و فضل بپا نیست
دردی بود ازفرقت پروین به دل وجان ‌ ‌ از بهر چنین درد بجز صبر دوا نیست
ساعی بسرود این سخن ازجانب یاران ‌ ‌ افسوس صدافسوس که پروین بر ما نیست

## ۱۳ - قطعهٔ آقای سالار

(ناصرالدین شیرازی) رئیس انجمن ادبی فارس ، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵
در انجمن دانسوران قرائت کردند.

دیدی کازاین جهان شدپروین اعتصامی ‌ ‌ ناگاه رفت ناکام آن بانوی گرامی

پروین نمیتوان گفت آنماه مهربان را
زیرا ندیده بودم ماهی بدین تمامی

بر حوریان فردوس از علم دانش او
بس فخرها که دارند فردوسی و نظامی

پیمانهٔ حیاتش پر ساقی اجل کرد
کانجا شراب کوثر نوشد ز جام جامی

در قطعه مقتدی بود این بمین صفت لیک
گر بود مقتدی بود بر سلك او امامی

افسرده طبع سالار از سال رحلتش گفت
دیدی کازاینجهان شد پروین اعتصامی (۱)

## ۱٤ - قطعهٔ خانم سرور

(مهکامهٔ محصص) از رشت که در روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ٤۵۱۳ مورخ ۱۳۲۰/۲/٤ منتشر گردید.

فغان از جور چرخ آسمانی
که پروین رفت ازاین دار فانی

فغان ای آسمان واژگون بخت
که کردی واژگون کاخ معانی

چه بیمهری تو ای دنیا که هر دم
کنی با مهربانان نامهربانی

ندیده کس هنوز اسباب شادی
تو برچینی بساط شادمانی

نباشد این ره مهمان نوازی
نه اینسان است رسم میزبانی

تو ای جانبخش جانها از چه گیری
ز جانبخشا نشاید جانستانی

ندانم از چه ای نقاش بیچون
که نه از رنگ نگهداری نه مانی

دریغا گوهر کان فضیلت
برفته از کف ما رایگانی

نکرده نونهال طبع او برگ
بسا که ریخت از باد خزانی

دریغا شاعری رفته که بودند
ز شعرش بهره‌ور عالی و دانی

سخنور دختری مانند پروین
ندارد در جهان تالی و ثانی

خداوند سخن خوانش که باشد
کلامش همچو وحی آسمانی

(۱) ۱۳٦۰ هجری

بود دیوان او سرچشمهٔ فیض | که چون آب است طبعش در روانی
باخلاق و بامثال و بحکمت | کند دریای طبعش دُرفشانی
بـه تشبیه و بـه تمثیل و تخیّل | نموده زنده نظم باستانی
نمانده از اثر از جسم پاکش | نماند نام نیکش جاودانی
همان گنجینهٔ اشعار نغزش | کند دست زمانه پاسبانی
جهان اوراق کرده از وجودش | کند اوراق نظمش بایگانی
ز بهر آنکه بخرامد به جنّت | خرامان رفت سرو بوستانی
چو اسمای اثیر را امتحان کرد | برفت آنگه ز دار امتحانی
چرا ای بلبل بستان دانش | بخفتی در بهاران جوانی
چرا ای عندلیب داستان گوی | بخوابی آب خواب داستانی
کجائی تا که ای شیرین مذاقم | زشکّر ریزی و شیرین زبانی
بیاری در دگر ای کان الفاظ | بیاری گوهر ای بحر معانی
بنای فضل را اشکست ارکان | که بی ارکان بجا مانده به دانی
بماند از خاندان انتقامی است | تو پروین اختر این خاندانی
جهان گر حرّم آرا بی گلستان است | تو حرّم گلبن این گلستانی
ببند هنگامه ها مهکامه از غم | کند کاکش چو چشمش جوجکانی
نگهدارش چو جان ای خاک تیره | که بگرفتی بر جان جهانی
تو بودی سرور نسوان و سرور | نخواهد بی تو دیگر زندگانی

دریغ و می ببیند دیدهٔ ما
چو پروین سرور قدس آشیانی (۱)

---

(۱) ۱۳۲۰ شمسی .

## ۱۵ - خطابهٔ آقای فاضل

(جواد) دبیر ادبیات، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت کردند.

نوبهارا ز چه در اول سال — با خزان همسر و همبالینی
سخت پژمان و پریشان احوال — همچو ماتم‌زدگان غمگینی
زود ای تازه‌جوان پیر شدی
آسمان‌وار زمین‌گیر شدی

زود ای سبزورق زرد شدی — برگ‌افشانی و گلریزی چیست
گرم ناگشته چرا سرد شدی — این خنک‌کاری پائیزی چیست
تا چه دیدی که ترا آزرده
که خزان کشت و گلت را برده

تو که دیروز به بخت پیروز — در چمن پرده و پرچم بستی
که ترا کرد پشیمان کامروز — جای آب وصلهٔ ماتم بستی
ز چه رو چهرهٔ درهم داری
مگر از لاله و دل کم داری

گل سرخ و چرا بی‌رنگست — نرگس سرکش بیمارش چیست
غنچه‌ات خونجگر و دلتنگست — آرزویش چه و آزارش چیست
سرو آزادت ز چه بی‌برگ شده
کام نادیده جوانمرگ شده

---

بار دنبال که ای چرخ کبود — سرگران گرد زمین میگردی
تا چه گم کرده‌ای ای گردآلود — که سراسیمه چنین میگردی
چشم بی‌شرم تو بی‌نور شود
دستت از دوش زمین دور شود

مهربان مهر تورا آب برد — در دلت آتش جانکاه افتد
چشم بیدار تورا خواب برد — یارب این ماه تو در چاه افتد
پنجهٔ مهر تو با خنجر برق
فرقدان را بشکافد از فرق
سخت مستی که سرت پرشوراست — باده در ساغر زرین داری
لبهات زیر زر انگور است — دلخوشی، خوشهٔ پروین داری
دختران همگی خوشبختند
همه روشن رخ و رنگین رختند
پس چرا ای فلک نیلی پوش — اختر ماه جبین را بردی
شمع پروین تو بادا خاموش — از چه پروین زمین را بردی
خاک در چشم تو ای سنگین دل
که زدی چشمهٔ خورشید به گل
همچنان کاختر ما بی نور است — پرتو زهرهٔ زهرای تو باد
در کفن ماه زمین مستور است — در کلف ماه دلارای تو باد
دل مسرور تو پر خون گردد
تا که از دست تو بیرون گردد
باغبان خانه‌ات آباد باد — بلبلان لانه به ویرانه زدند
باد پائیز به گلگشت افتاد — غنچگان زیر زمین خانه زدند
میخوران دیدهٔ نرگس بستند
سر سرو و دل گل بشکستند
ناگهان در دل فروردین ماه — وگل وصل و ادب را بردند
بار کردند به نخلستان راه — نخل کندند و رطب را بردند
دختر غنچه بکابین دادند
حجلهٔ گور به پروین دادند

آسمان از سر نو گشت عروس | در شفق گرم حنابندانست
پرچم افراشت چو چتر طاوس | خرّم و شاددل و خندانست
که چه خوش دور بهاری طی کرد
فرودین را بفدای دی کرد

تو دگر زحمت بیهوده مدار | سر بصحرا زن و در هامون باش
باغبانی به خزان باز گذار | لیلی گمشده را مجنون باش
قمریان را ز چمن بیرون کن
آشیان هرچه بود وارون کن

ای پری مرتبت پروین نام | چه کس افسانه و افسوست کرد
که بدوران جوانی ناکام | از جهان بیهده بیرونت کرد
شمع پروین شده پروانهٔ تو
ماه سرگشته و دیوانهٔ تو

مادر فضل و ادب را در دهر | چون تو ای نابغه فرزند نبود
رشتهٔ گوهر پروین به سپهر | جز بنام تو گلوبند نبود
نوعروسا زچه در حجلهٔ گور
ناگهان چهره نمودی مستور

ای همای شرف و فضل و کمال | در دل مقبره چون بنشستی
آخر ای طوطی رنگین پر و بال | از چه یکباره بخون بنشستی
جز تو سردفتر دیوان که شود
شمع این جمع پریشان که شود

که ترا در قفس خاک نمود | خیز و پرواز بافلاک فکن
بی تو گل جامه بتن چاک نمود | مرضاش کفنی چاک بزن
بار دیگر به گلستان پر گیر
دورهٔ فصل بهار از سر گیر

بعد از این آلههٔ شعر و سخن　　جز بنام تـو سخن سر نکند
جز بیاد لبت ای قنددهن　　سخن از قند مکرّر نکند
جز به خاك تو جواد فاضل
در دو گیتی نگـزیند منـزل

## ۱۶ ـ سرودهٔ زار بحری

(بحر عادل) مدیر «نامهٔ بانوان ایران» ۱۲، در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ انجمن دانشوران قرائت کردند.

گوئی ای گردنده گردون می‌نداری کار و باری　　غیر رنج اهل فضلت می‌نباشد هیچ کاری
گاه از باد خزان آشفته سازی زلف سنبل　　در فراق گل به بلبل هیچ نگذاری قراری
گاه مه را در فلك که مهر را در ابر پوشی　　گاه پروین را کنی پنهان چه بی‌آزرم و عاری
سعدی و فردوسی وحافظ دهی درگور مأوا　　شاعرشیرین‌سخن پروین دهی جا درمزاری
از گلستان ادب بر باد شد این گل صدآوخ　　از خزان مرگ رفت این نونهال اندر بهاری
رفت زیر خاك صد افسوس وآه و درد بنا که　　آنچه برخاطر نبودش در جهان هرگز غباری
در جوانی رفت و باری درس عبرت داد ما را　　یعنی ای اهل جهان نبود جهان را اعتباری
عمر ضایع می نگردان مرگ افسوسی ندارد　　حزّم آنکو در نکوئی صرف سازد روزگاری
زنده از شعر و ادب پروین بود در دهر فخری　　از چه رو در ماتم این بار جانی بیقراری

## ۱۷ ـ سرودهٔ آرای فراب

(عباس فراب) نایب رئیس انجمن دانشوران، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ آن انجمن قرائت کردند.

شد چو پروین ز چشم ناپیدا　　گشت خاموش محفل شعرا
دل اهل سخن ز غم افسرد　　دور شد گلشن ادب ز صفا

گشت خاطر زعیش و عشرت دور		شد روان ازسرور و وجد جدا
بلبل بوستان فضل و ادب		لب فرو بست از سرود و نوا
دوش جان بود بسکه افسرده		کرد آهنگ عالم بالا
لشکر خواب حمله کرد و مرا		برد اندر جهان ناپیدا
از صفای بهشت شد جانم		خرّم و چشم معرفت بینا
بود نور وداد و پرتو مهر		روشنی‌بخش آن وسیع فضا
داشتند از نشاط انجمنی		شعرا زیر شاخهٔ طوبی
طبعشان همچو سلسبیل روان		دلشان همچو بحر گوهر زا
بود عنوان شعر و مطرحشان		وصف ذات مُهیمن یکتا
ساغر قرب بودشان بر کف		قلب فارغ ز فکر جان‌فرسا
چشمم افتاد جانب پروین		اندر آن بزمگاه روح افزا
دیدمش خرّم و خوش و خندان		گفتمش ای سخنور شیوا
زود رفتی ز خارزار جهان		جا گزیدی ببوستان بقا
در بر خُلد و جنّت المأوا		گفت « دنیا کجاست قابل ذکر
عالم رنج و درد و محنت و غم		در کجا و بهشت عدن کجا
در بر عالم پر از انوار		خاکدان را بود چه قدر و بها
به چه دل بسته‌اند در گیتی		مردمی مبتلا به رنج و عنا
به چه خوش کرده‌اند خاطر خویش		اهل دنیا: به ناامیدیها
چونکه در معرض فنا باشد		به چه ارزد جهان و مافیها
دهر دون چون سرای عاریت است		دل برو بستن است عین خطا
کس نباشد بدهر جاویدان		کس نماند درین سپنج سرا
گرهمه خلق یارتان باشند		رفت باید بعاقبت تنها
هست این نشأه پُر ز الفت و مهر		دار دنیاست پُر ز جور وجفا

ملك فانی بجز کدورت نیست        مالك باقی صفاست فوق صفا
پر کدورت جهان و درآینجا        آفتاب صفاست چهره گشا
بوالعجب جای و طرفه مهلکه ایست        چاه دنیا و مردم اعمی
از چه در بحر عطلتند فرو        خورده‌اند از کدام خُم صهبا
خرمن شرك را بسوزانید        تا به وحدت رسید برق آسا
دهر دون هوا مالك صحرائیست        رود دل بر کنید ازین صحرا
بگذارید ملك پستی را        بشتابید زی علوّ و علی
عالم سروری این مالك است        سر بسر ذلّت است دار فنا
حرص و آز و هوا و حب و عناد        بگذارید از برای خدا
هرکه خوی بهشتیش نبود        شود او را بهشت جا، حاشا
گیتی از بهر مردمان دامی است        گشت باید ز قید دام رها
برد از ره فریب دنیاشان        با همه ادّعای فهم و ذکا»
متوجّه به قدسیان شد دل        بعد گفتار آن سخن آرا
همه بودند خرّم و سرمست        ازمی دوستی و جام ولا
آنکه از سال فوت آن شاه        گشتم از جمع قدسیان جویا
همه در بحر فکر غرقه شدند        تا که از غرفه‌ای در آن اثنا
سر برآورد حوریی و بگفت        کسب پروین جان زدیده جدا(۱)

تاجهان بوده بوده است، فرات
مرکز ماتم و محلّ بلا

(۱) ۱۳۲۰ خورشیدی

## ۱۸ ـ ایضاً از آقای فرات

شد بزم ادب چرا غم‌انگیز پروین زچه روی ترک ما کرد
بیگانه شد از جهان و خود را با اهل بهشت آشنا کرد
کی ماند در این زمانه باقی دنیای دنی بکی وفا کرد
بر سینهٔ صد هزار کس خورد هر تیر که آسمان رها کرد
چون باید از این سرا بدر رفت
خرّم دل آنکه زودتر رفت

در کار جهان و اهل دنیا حیران دل‌وجان وعقل مات‌است
هستی بشر نه پای برجاست در طبع زمانه کی ثبات است
حل مشکل کس نشد بگیتی مرگ است که حلّ مشکلات است
دنیا همه نیستی است، آری عقباست که سر بسر حیات است
پروین بحیات جاودانی
پیوست، **فرات**، ناگهانی

## ۱۹ ـ ایضاً از آقای فرات

باشد چو مصون ز نیستی جان گو تن برود ز بین بن چه است
در دهر که عاریت سرائی است آنکس که نزیست جاودان کیست
**پروین** زجهان برفت ناکام در سال هزار و سیصد و بیست
او رفت بناگه و ز ما هم تا چشم بهم زنی نشان نیست
آن نوگل باغ اعتصامی
آن فخر سخنوران نامی

در نیمهٔ فروردین ز گیتی — آن طرفه‌بیان نغزگو رفت
گوینـــدهٔ بی‌نظیر ناگاه — زی خلد بخصلت نکو رفت
با پاکی نیّت و عقیـــدت — آن نیك مآل نیکخو رفت
از فیض سخن بماند نامش — باقی بزمانه گرچه او رفت

افسوس که بانوی سخندان
گردید نهان ز چشم یاران

## ۲۰ - قطعهٔ آقای فروخ

( محمدعلی مخبر شیرازی ) ، کارمند وزارت امور خارجه .

به نوبهار جوانی زگلستان ادب — ربود دست اجل بلبل خوش‌الحانی
فغان که پنجهٔ بیداد باغبان قضا — بهم فشرد گلوی هزاردستانـــی
به رنگ وبوی چوگل بود وز نوا بلبل — بدین صفت که گلی دیده درگلستانی
سرای گور شدش جا کسی که برپا کرد — ز نظم محکم و زیبا بلندایوانی
گرفت در صدف تیره‌گون خاك مکان — کسی که داشت چنان‌طبع گوهرافشانی
ز جمع اهل ادب فرد ماند و آنان‌را — چو زلف اوست ز غم خاطر پریشانی
بچشم صاحب طبع بلند وروح بزرگ — فراخنای جهان است تنگ میدانی
کشید رخت برون زین‌سرای محنت‌زای — که گیتی است بر اهل خرد چو زندانی
نظر مکن تو بر این خاك جز بدیدهٔ پاك — که خفته‌است درآن دخت پاکدامانی
به‌فروردین مه‌سال‌هزار و سیصد و بیست — ببست لب ز سخن شاعر سخندانی
گمان‌مدار که **پروین اعتصامی** مرد — نمیرد آنکه ز وی ماند نام و عنوانی

شود ز دفتر گیتی چگونه نامش محو
کسی که هشت بجا همچو نغز دیوانی

## ۲۱ - قطعهٔ آقای قلزم

(سید مهدی ملک حجازی) ، صاحب امتیاز [illegible] » ، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵
در انجمن دانشوران انشاد کردند

چون اختر سپهر ادب زین جهان برفت — از دل فغان برآمد و از تن توان برفت
ناگاه چراغ دانشی از تند باد مرگ — خاموش گشت و نور امید از میان برفت
پروین **اعتصامی** از این تیره خاکدان — بگشود بال جان و سوی آسمان برفت
درّ یگانه‌ای که جهانش خریدار — پروردش **اعتصام**(۱) ز کف رایگان برفت
افسوس کان ذخیره برون شد ز دست ما — ناید دگر بچنگ چو تیر از کمان برفت
نام وطن بزاد چو پاک دختری — دردا که ناکام گذشت و جوان برفت
ای مرغ خوش ترانهٔ گلزار معرفت — باز آ و بین ز هجر تو بر ما چسان برفت
قدر ترا پس از تو شناسند اهل فضل — نعمت شود شناخته گر دست آن برفت
رفتی و در فراق تو از راه دیدگان — خون جگر بصورت اشکی روان برفت
فکرم بماند و طبع [illegible] — ذکر جمیل تواست که بر هر زبان برفت

تجدید مطلعی بود از اوستاد شعر،
سعدی، که صیت شهرت او در جهان برفت

### تجدید مطلع از گفتار سعدی

« دردی بدل رسیده که آرام جان برفت — ور هر که در جهان بدریغ از جهان برفت »
« شاید که چشم چشمه بگرید بهای‌های — بر بوستان که سرو بلند از میان برفت »
« تلخ است شربت غم هجران و تلختر — بر سرو قامتی که بحسرت جوان برفت »
« همچون شقایقم دل خونین سیاه شد — کان سرو نو برآمده از بوستان برفت »

(۱) مرحوم یوسف اعتصامی، پدر شاعر

« ای نفس پاک منزل خاکت خجسته باد — تنها نه بر تو جور و جفای زمان برفت »
« دانند عاقلان بحقیقت که مرغ روح — وقتی خلاص یافت کز این آشیان برفت »
« وبهار از آن شبانگه تاریک و بامداد — کز تو خبر نیامد و از ما فغان برفت »
« زخمی چنان بود که مرهم توان نهاد — داروی دل چه فایده دارد چو جان برفت »
« شرح غمت تمام نگفتیم و همچنان — این صد یکی است کز غم دل بر زبان برفت »
« اقبال خاندان شریف و برادران — جاوید باد گر یکی از خاندان برفت »
« سعدی همیشه بار فراق احتمال اوست — این نوبتش ز دست تحمّل عنان برفت »

**قلزم**، عنان بگیر که سیلاب اشک و خون
از چشم دوستان بسر این داستان برفت

## ۲۲ ـ قطعهٔ آقای کمال

(عباس حکیم همایی) که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت گردید.

شکسته حملهٔ تقدیر قدرت تدبیر — مدام گشته فلک عالمی فتاده اسیر
لوای سلطنت دهر چون بدست قضاست — همیشه پیشرو و غالب است بر تدبیر
چو مرغ لاغر ما را اگر شود پرواز — کند عقاب قضایش شکار بی تأخیر
ز روی عاطفه با چرخ کجمدار امید است — تجا به ره ترّحم نموده گرگ شریر
دهد بباد کمال و جبار را نهد بر جای — شعور نیست مر اورا بقدر نیم شعیر
چنانکه چید گل از گلستان ادب — ز سوز هجر هزاران بلند شیون و جیر
هزار حیف که **پروین اعتصامی** رفت — بآسمان ادب چو ستاره بود بدر منیر
بهار گلشن او بود بهار سعدی و ماست — خزان شد از شرر باد چرخ پُر تزویر

بمرد پروین لیکن از او بجاست، **کمال**
که هر که را اثری هست او بماند دیر

## ۴۳ ـ قطعهٔ آقای کوروش

(س. هادی حایری)، صاحب کتاب «برگ سبز»، که در جلسهٔ ۱۳۲۰/۲/۲۵ در انجمن دانشوران قرائت کردند.

زین دهر سفله شاعرهٔ نکته‌دان برفت — یا خود زجسم معرفت و فضل جان برفت
چون دوزخ است گیتی و پروین ازین سبب — بر بست رخت و جانب باغ جنان برفت
از فتنهٔ تو شب همه شب خون گریستم — ای چرخ پیر کز ستمت آنجوان برفت
در دورهٔ جوانی و هنگام نوبهـــــار — ناکام و رنجدیده ز جور زمان برفت
چون مرغ روحش از قفس تن ملول شد — زد بال و پر چو مرغ و سوی آسمان برفت
محزون چنان شدند از این غصّه دوستان — گوئی که روح از بدن دوستان برفت
نبود سرشك اینکه روان شد ز دیده‌ام — خون دل منست که از دیدگان برفت
اشعار نغز دلکش او در جهان بجاست — پروین اعتصامی اگر از جهان برفت
آثار جاودانـــی فکر جوان خود — بگذاشت در میانه و خود از میان برفت
نام وی است زندهٔ جاوید در جهان — جانش زشوق گرچه سوی ملك جان برفت
برگیر از بـــرای سفر زاد و توشه‌ای — ای همسفر که بی‌خبر این کاروان برفت

## ۴۴ ـ (قسمتی از) قطعهٔ آقای کبرائیزر

(محمد)، دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات.

آن چشم و چراغ خانواده — سرمایهٔ وجد و شادکامی
آن اختر دانش و فضیلت — نادیده بعمر خویش کامی
آن داهیهٔ زمانـــهٔ ما — پروین عزیـــز اعتصامی
میزیست به فخر و نیکنامی

آن دور گذشت و عهد بشکست — پاشید ز هم قرار و پیوند
در خاک نهفت آرزوها — آن دخت مهین آرزومند
با عزّت نفس و سرفرازی — میبود در این سرای یک چند
میداد بخواهران خود پند
بر طاق فلک نوشته شعرش — تا زندهٔ جاودان بماناد
از غارت و دستبرد گیتی — تا هست جهان امان بماناد
چون دید فلک جوانیش را — خودخواست که او جوان نماناد
چون دُر بصدف نهان نماناد

## ۲۵ - مقالهٔ آقای دستگرد خانم

که در شمارهٔ ۶۵۲۰ روزنامهٔ ایران مورخ ۱۳۲۰/۱/۲۴ انتشار یافت.

«کاشکی وقت را شتاب نبود — فصل رحلت در این کتاب نبود(۱)»

آنقدر که در ماتم مرگ عزیزی دل میسوزد و دیده میگرید، از خبر مرگ شاعر ناکام پروین اعتصامی دل و دیده‌ام سوخت و گریست.

تنها برجوانی و ناکامی او نمیگریستم، بر چشمهای نگران سرآمده دُرَرِ حکمت و معرفت که از قعر دریائی بیکران نگاهِ حسرت بر دست کوتاه جویندگان و خریداران خود دوخته‌اند نمیگریستم، بر سرافکندگی اینهمه جویندگان گوهر میگریستم که در کنار این دریای آرام متحیّر و غمزده چون بوتیمار نشسته میخواهند دیر، اینهمه گوهر را که عمری برایگان از این کرانه جسته‌اند با گوهرهای دیده ببردارند!

آری، پروین اعتصامی نه در تیرهٔ خاک فرو شد و دست روزگار تنها دختری را از مادری جدا ساخت و چراغ فروزان دودمانی را بکشت، بلکه شاخ پرگلی را از

(۱) چاپ دوّم دیوان، قطعهٔ ۱۵۷ (گذشتهٔ بی‌حاصل)، صفحهٔ ۲۰۸.

شاخسار شعر و حکمت این سرزمین چید، پروین درخشانی را از آسمان ادبیات ایران ربود عجبا که روزگار باز دسته گلی بآب داد! این گلچین خوش‌سلیقه گلی را نمی‌چیند که خاری در دستش خلد گلهای بی‌خار را طالب است آری پروین گلی بی‌خار بود

یا کدلی و یا کدامی شعار پروین بود، یکجهان شفقت و مهربانی بود پروین تنها یك دختر شاعر نبود بلکه عاشقی بود شوریده و شیدا، طائر قدسی بود که هردم از کنگرهٔ عرش صفیرش میزدند «در حیرتم که در این دامگه چه افتادی» !

آثار گرانبهایش آئینهٔ تمام‌نمائی است از فضل و کمال او بلندی طبع و علوّ مقامش در خلال هر بیتی از اشعار شیوا و دلنشینش متجلّی است حقّا که شایستگی فرزندی پدری بزرگوار چون مرحوم اعتصام‌الملك را داشت، بلکه آن پدر نداشتن دختر هنرمند و نازنینی چون پروین سزاوار بود دریغا که هم مفتخر رفت و هم مایهٔ افتخار!

همانطور که، درآرامگاه ابدی، این پدر و فرزند در کنار هم غنوده‌اند، درصفحات تاریخ ادبیات ایران نیز نامشان در کنار هم خواهد درخشید

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است در جریدهٔ عالم بقای «او»

## ۲۶ - رسالهٔ دانا از دوشیزگان دبیرستان

که در شمارهٔ ۴۵۰۳ روزنامهٔ «اطلاعات» مورخ ۱۳۲۰/۱/۲۴ درج گردید

ای دوشیزهٔ آسمانی وای مرغك خوش‌آوا، بکجا شتافتی؟ برای چه خاموشی گزیدی

دیروز در آسمان ادبیات میدرخشیدی، دیروز با نغمه‌های دلاویز ما را سرمست میساختی، ولی امروز در آغوش خاك آرمیده‌ای!

دوستان ادب، شیفتگان آثار تو، همه مرده و گریانند چرا گریان نباشند

مگر به یکی از اختران سپهر دانش غروب نموده است؟ مگر به گلبن ادبیات کشور دستخوش تندباد خزان گردیده است،

چرا شتاب کردی، مگر از نظارهٔ جمال و زیبائی بهاران بیزار بودی، بهار امسال زیبائیها دارد، بوستان افسونگریها میکنند و غنچه های بهاری با دل و جان ما شعبده بازیها مینمایند.

چه خوب بود درنگ میکردی! با نغمات مرغان چمن هم آهنگ میگردیدی، و دوستان شعر و ادب را در این بهار روح‌افزا افسرده و داغدار نمیساختی!

تیره خاکدانیکه در آن آرمیده‌ای جایگاه زاغان است. برخیز و بمأوای خود باز آی! طبیعت زیبا فرش زمردین خود را نگسترده تا مگر چون تو دانشمندی بر اورنگ بهاران تکیه زند!

آری برخیز و بآغوش دلفریب طبیعت بشتاب و در کنار آن بنفشهٔ محجوب و آن خرمن گل شاهکار دلانگیزی مانند قطعهٔ «دیده و دل»(۱) بوجود آور.

هنگامیکه تو از سوز و گداز قلب و هیجان روح خود میگریستی، هنگامی که نگاه پرحسرت خود را بچهرهٔ تابناک گلها و ستاره‌ها میدوختی، نمیدانم در روح شاعرانهٔ تو چه میگذشت که یکبار بیاد آرزوها و امیدهای جوانی میگفتی(۲):

| | |
|---|---|
| ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن | دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن |
| نزد شاهین محبت بی پر و بال آمدن | پیش باز عشق آئین کبوتر داشتن |
| سوختن بگداختن چون شمع و بزم افروختن | تن بیاد روی جانان اندر آذر داشتن |
| هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن | هر کجا نار است خود را چون سمندر داشتن |
| آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل | زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن! |

ولی افسوس، آن روح لطیف‌تر از برگ گل در شبی تیره و محزون، در شبی

(۱) چاپ دوم دیوان، قطعهٔ ۱۰۴، صفحهٔ ۱۴۲

(۲) در همان چاپ، قطعهٔ ۴۵ (آرزوها)، صفحهٔ ۷۴.

که آسمان اشکبار بود، در لحظه‌ای شوم و سیاه، قفس جانرا ترك گفت و بجهان ابدیّت شتافت، تا آنجا در آغوش ابرها پهلوی ستاره‌ها در بستری که از گلهای نوشکفتهٔ آسمانی آماده کرده‌اند بیاساید.

در شب مرگ او، ماه انوار فروزندهٔ خودرا از خلال شاخ و برگ درختان عبور داد تا مگر قیافهٔ محزون و لبان بیرنگ دختر ناکامی را در محاق مرگ بنگرد!

زندگی پروین اعتصامی، آن شاعر بزرگ، چون عمر گل کوتاه بود ولی آن دورهٔ کوتاه را با علوّ همّت و پاکدامنی و افتخار بپایان رسانید

## ۳۷ - قطعهٔ آقای نادری

(امیرالشعراء) از مشهد

عروب از چرخ دانش کرد **پروین** — بنات النّعش از این غم گشت غمگین

نه **پروین** بلکه ماه **اعتصامی** — نهان شد از جهان چشم جهان بین

شد از غم چشم پروین اشک آلود — چو رخ بنهفت اندر خاك **پروین**

عطارد را قلم از دست افتاد — بسر بشکست زانده لوح سیمین

سلوك و مانعش در چرخ ناهید — ز سر بر کند یکسر موی مشکین

فروغ از مهر و تابش از مه افتاد — دل و چشم کواکب گشت خونین

ز دنیا رفت و از او یادگاری — کتابی ماند چون باغ ریاحین

در آن اشعار عنبر روح پرور — که با کلك سخنور داده تزیین

دریغ آن طبع گوهرزا که افکند — برون از فضل گوهرهای رنگین

بطرز ناصرخسرو سخن گفت — بدان طبع روان و شعر شیرین

بموتش **نادری** این قطعه بنوشت — بسوك خامه بر اوراق زرّین

بسال یکهزار و سیصد و بیست — از این محنت سرا بگذشت **پروین**

## ۲۸ - قطعهٔ آقای هراتی

( کارمند ادارهٔ تبلیغات ) .

فلک بر اهل ادب هر زمان براند جور — ببین چگونه دمادم بپا کند آشوب
ربود تا که پروین اعتصامی را — سپاه علم و ادب شد ز حمله‌اش مغلوب
گذشت چونکه ز هجرت هزار و سیصد و شصت — ز بحر شعر برون رفت گوهری مرغوب
ز دیده چونکه نهان گشت او هراتی گفت
ستارهٔ ادبیّات حیف کرد غروب

## ۲۹ - قطعهٔ آقای سدراه

( س . رضا ) ، کارمند انجمن ادبی همدان .

آوخ از گردش این چرخ و سپهر گردان — کز غم مرگ تو بنمود جهانی نالان
غم مرگ تو دل خرد وکلان آتش زد — هجر روی تو بیفسرد همه پیر و جوان
گذراندی همهٔ عمر به تحصیل ادب — زنده کردی دل یك قوم تو با سحر بیان
رنج تحصیل تحمّل بنمودی همه عمر — تا بجائی که نهادی سر این مرحله جان
کرد روحت سفر از عالم خاکی بفلك — تا مکانی خوش و بهتر بگزینند بجنان
آسمان ادبیّات ز هجرت گردید — آنچنانیکه شود مهر ز اقطار نهان
گرچه روح تو شد ازعالم فانی پروین — لیك تا آخر عالم بودت نام و نشان
همره از عالم فانی همه خواهیم شدن
خرّم آنکو اثرش هست همیشه بمیان